



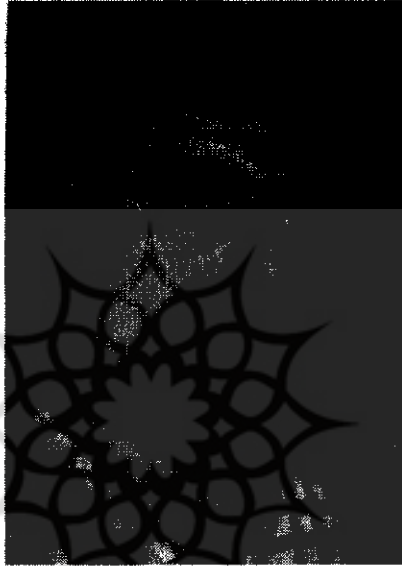
مقاله

## چهره پر پهلو

# عالی نسب پرچمدار اقتصاد ملی<sup>(۱)</sup>

علی والا (رضاقلی)

و در امور خیریه دائم مشارکت داشت، مردی به تمام معنا «جواد و کریم» بود. کارخانه داری انسان دوست، پرکار و خستگی ناپذیر و به تمام معنا عاشق، هم عاشق وطن و هم عاشق انسان و هم عاشق خدا بود. از نوع سرمایه داری دلالی - بازاری - ایرانی به شدت متنفر بود و زندگی را در خدمت، اسلام - ایران - تولید خلاصه کرد. به شدت متوجه ارزش نیروی کار و سرمایه منابع انسانی بود. بی توقع و بی انتظار از دیگران و در واقع پاکباز و راست باز و امیر مقامران<sup>(۲)</sup> بود و هرگز در بنداشتهار نبود، جان و مال باخته، سیراب از نعمت و لوت ایمان. در صحبت کردن کم حرف و هنگام سخن سنجیده و کارشناسانه صحبت می کرد. کم خوراک و کم خواب، اهل تهجد و شب بیداری، مرد سیاست و غیرسیاسی کار. با بزرگان روحانیت،



حشرو نسر داشت و باروزنامه نگاران و نویسندگان هم نیز. بی ادعا و فروتن بود. کار کارگری را می شناخت و غم کارگر را می خورد، به همه عمر نه را گرفت و نه خورد. استعداد پول در آوردن زیاد داشت و در عین حال در مصرف صرفه جو و در بخشش کریم و جواد. به سه زبان خارجی تسلط داشت، اقتصاد را در سطح نظری خوب می دانست و در سطح تجربی به کمال، در اقتصاد ملی، هم در عرصه تجربی و هم نظری بی نظیر بود. این قسمت اصلی اوصاف آقای عالی نسب است و شما انصاف بدهید که چگونه ممکن است در یک نفر این اوصاف را جمع کرد. بیش از این که این اوصاف تشریح شوند سیری در تاریخ اقتصادی و گرایش اصلی آن کرده و سپس دوباره برمی گردیم و این اوصاف را کمی باز می کنیم. برای تشریح کارهای صنعتی آقای عالی نسب، شناخت بستر و نهادهایی که ساختار صنعتی جامعه را می ساختند جالب خواهد بود.

ایران از نظر تاریخ اقتصادی دارای دو بخش متمایز است؛ یکی پیش از پول نفت و دیگری پس از آن. کشورهایی که بدون پول منابعی مثل نفت، بر ثروت منابع انسانی و توسط ذخیره علمی بر ثروت منابع طبیعی

تمام کسانی که علایق ملی و علایق دینی - ملی دارند بویژه کسانی که اشتغالات فکری در عرصه علوم انسانی، آن هم در حوزه علوم اجتماعی از جمله اقتصاد دارند، نسبت به توسعه نیافتگی ایران، بارها و بارها در گذشته و هم امروز فکر کرده اند و به اندازه توان خود و با توجه به آموزش هایی که دارند و داشته اند مسئله را با روش و رویکردی کاوی بداند و عموماً هم اندوه فراوانی خورده اند. این سؤال همه دولتمردان از دوره قاجار به بعد بوده که کشور را چگونه به پیش ببرند و عقب ماندگی آن را جبران کنند؟ امروز نیز مسئله توسعه که در نهایت به رفاه اجتماعی و ثروتمندی کشور و قدرتمندی آن می انجامد از مهمترین مشغله های ذهنی علاقه مندان به کشور است. آقای عالی نسب هم یکی از این افراد بود که با ویژگی های منحصر به فرد

خود و با توانایی ذاتی فوق العاده ای که در امر تجارت داشت، بویژه تجارت خارجی، آن تجارت را (با اوصافی که می شناسیم) تحریم کرد و به تولید روی آورد و تمامی مشقات آن را تحمل کرد و تا آخر عمر پر برکت خود در راه اعتلای کشور کوشید و تمامی دستاوردهای اقتصادی خود را به مردم تقدیم کرد. آقای عالی نسب و ویژگی های منحصر به فردی دارد که کمتر در دیگران می توان از آن سراغ گرفت، البته من ندیده ام دیگران بتوانند یک چنین مجموعه ای از صفات اخلاقی را با یکدیگر جمع کنند و هنوز هم نشنیده ام و بعید می دانم که به عمر خود کس دیگری را با این مجموعه اوصاف پیدا کنم. به همین دلیل علاقه مند شدم تا زندگی ایشان را بکاوم و به سهم خود

دینی را که به ایشان دارم ادا کنم، چون بر من تأثیر اخلاقی قابل ملاحظه ای گذاشتند.

آقای عالی نسب شخصی فوق العاده وطن پرست و ایران دوست بود و در عین حال صنعتگری بی نظیر که سمت و سوی صنعتگری وی نیز کاملاً ملی بود و این در حالی بود که مسلمانی شایسته و عارفی وارسته بود. در عین وارستگی و زهد و بی علاقه گی به دنیا، ارتباطات اجتماعی بسیار قوی داشت و بسیار خیر و نیکوکار بود

**آقای عالی نسب با ویژگی های منحصر به فرد خود و با توانایی ذاتی فوق العاده ای که در امر تجارت داشت، بویژه تجارت خارجی، آن تجارت را (با اوصافی که می شناسیم) تحریم کرد و به تولید روی آورد و تمامی مشقات آن را تحمل کرد و تا آخر عمر پر برکت خود در راه اعتلای کشور کوشید و تمامی دستاوردهای اقتصادی خود را به مردم تقدیم کرد**

می‌افزایند و توسعه می‌یابند، همراه با فرایندهای ذخیره‌دانش و افزایش ذخیره منابع انسانی و بهره‌برداری از منابع طبیعی تغییر شکل یافته و افزودن بر منابع رفاه اجتماعی، ذخایری از جنس نهادهای اجتماعی و سازمان‌های تولیدی و سیاسی تأسیس می‌کنند که این ذخایر برای توسعه نه تنها از ذخایر انسانی و منابع طبیعی کم‌ارزش‌تر نیستند، بلکه اگر نباشند، امر توسعه را مختل می‌کنند و منابع مادی و طبیعی و ذخایر انسانی را معطل می‌گذارند. رویکردی که در این مقاله در پیش روی است، رویکردی نهادگرایانه است، یعنی به دنبال نقش نهادها در بسط و عدم بسط توسعه سیاسی-اقتصادی است و با همین رویکرد تاریخ گذشته را نگاه می‌کند و اما از سوی دیگر کشورهایی که مثل ایران از طریق منابع مثل نفت می‌خواهند توسعه را ایجاد کنند، در واقع چون همه چیز وارداتی است از جمله نهادهای رسمی، مثل نهاد ریاست جمهوری، انتخابات، قانون اساسی، یا وارد کردن علم در بسته یا صنعت، این گونه کشورها در عمل با مشکلاتی روبرو می‌شوند که اگر نهادهای غیررسمی (مجموعه الگوهای تعاملی اجتماعی، هنجارهای اجتماعی، اخلاق اجتماعی و در مجموع فرهنگ) در سر راه واردات این گونه نهادها به معارضه برخیزند (که در ایران این گونه بوده است) در امر توسعه دچار مشکلات زیادی می‌شوند. توسعه، یک فرایند تغییر است در راستای کم کردن تعدادی از هزینه‌ها و افزایش پاره‌ای از هزینه‌های دیگر. به اختصار تمام،<sup>(۳)</sup> اگر در توسعه سیاسی بتوان هر چه بیشتر انتخاب‌شوندگان را متعهد به موضوع مورد نظری که تعهد سپردند تا انجام دهند و برای آن از مردم رأی گرفته‌اند (برای نمونه آزادی بیان) کم هزینه‌تر و راحت‌تر متعهد به انجام وظایف خود کرد، شمامی‌توانید از نقص بازار سیاسی و پرهزینه بودن بکاهید که در این صورت ضرر و زیان کمتر ایجاد خواهد شد، ضرر و زبانی که بعضاً جبران‌ناپذیر است. برای این که به صورت دائمی نمی‌توان دولت‌مدان را متعهد به تعهدات خود کرد و هم نمی‌توان دست به انقلاب زد و زدو خورد کرد، برای برکناری دولت‌مدان غیر متعهد و نظارت بر انجام کار آنها نمی‌توان هر روز از ابزارهای خشونت استفاده کرد، تغییر در قانون اساسی، نظارت بر اجرای آن، تغییر دولت‌مدان و چیزهایی شبیه به آن اگر به صورت آرام و کم‌هزینه انجام نشود، خسارات وارده بر اثر اشتباه‌کاری آنها را بعضاً هیچ‌گاه نمی‌توان جبران کرد و گرفتاری‌ای خواهد بود که وبال گردن ملت خواهد ماند. یک دفاع یانائوتانی از افزایش جمعیت بی‌رویه، یک پیگیری سیاست غلط در شهرنشینی،

یک تنش و جنگ، یک سیاست پولی تورمی، مدت‌دار، ایجاد یک الگوی مصرف نابه‌جا، اتخاذ سیاست‌های نیروی انسانی ناکارآمد، همه اینها اثراتی به جای خواهد گذاشت که جبران هزینه‌های آن ناممکن است. در واقع با این رویکرد، تاریخ توسعه، تاریخ نوآوری و بدعت و تأسیس نهادهایی است که از هزینه‌هایی معاملاتی (در اصطلاح هزینه‌های مبادلاتی هم می‌گویند) یعنی هزینه‌هایی که ناشی از روابط مبادلاتی افراد است هم در عرصه اقتصادی، هم اجتماعی و سیاسی - می‌کاهد. از سوی دیگر بر هزینه‌هایی هم می‌افزایند، یعنی

بعضی از کارها را آن قدر پرهزینه می‌کنند تا کسی نزدیک به آن نشود، فرض کنید مثل دزدی. حال، عصاره بحث این است که اگر ملت‌هایی نتوانند از پاره‌ای از هزینه‌ها که کم کردن آن فرایند توسعه را تسریع می‌کند بکاهند و بر پاره‌ای از هزینه‌های مانع توسعه بیفزایند، امکان این که به توسعه راه یابند وجود نخواهد داشت، هر چند کشور را پیر از کالاهای صنعتی کنند که از پول نفت خریدند یا پیر از نهادها و سازمان‌هایی کنند که وارد کردند. برای نمونه، ایران به علل و دلایلی که اشاره خواهم کرد، قانون اساسی نداشته است که روابط حاکمان و فرادستان را با مردم و فرودستان تعریف کند و این نهاد از دل روابط اجتماعی ایران و نهادهای غیررسمی به مرور و بر اثر نیاز به وجود نیامده است و بستر اجتماعی مناسب خود و نهادهای پشتیبانی کننده برای دفاع از خود را نداشته است و منافع و قدرت چانه‌زنی لازم برای کسانی که از آن دفاع کنند وجود نداشته است و در طرف مقابل چون انحصار خشونت و اعمال آن در دست گروه طبقه حاکم می‌افتاده است و آنها دارای قدرت چانه‌زنی شکننده‌ای می‌شدند به راحتی می‌توانستند این مجموعه اختیارات را به نفع خود بکار ببرند و حقوق فرودستان را تضییع کنند و از سویی با هزینه کم، قانون را بشکنند و دیگران با هزینه بسیار نتوانند از آن دفاع کنند. در واقع، دو انقلاب اقتصادی مکمل هم در جهان رخ داد که به توسعه و بسط دنیای صنعتی امروز انجامید (چه خوب باشد چه بد). انقلاب اقتصادی اول موجب به وجود آمدن حقوق مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی شد.<sup>(۴)</sup> با به وجود آمدن «نهاد مالکیت خصوصی» توسط بشر بهره‌وری کار افزایش پیدا کرد و بهره‌وری منابع آب و خاک هم افزایش یافت و اختراع، اکتشاف و نوآوری هم با صرفه شد. یعنی اگر بخواهیم یک مثال بومی بزنیم این است که کندن قنات در ایران با جمیع هزینه‌های آن و زحمت‌های آن به شرطی با صرفه می‌شده که احداث کنندگان بتوانند از آن بهره ببرند، ولی اگر قرار بر این باشد که قنات حفر شود و غیر مسئولانه از آن سوء استفاده شود یا مثل امروز افرادی در کنار آن چاه حفر کنند و آب آن خشک بشود و با اقدامات پرهزینه حقوقی و مالی در دراز مدت دراز دوندگی هم نتوان به نتیجه و به حقوق خود رسید، افراد ترجیح می‌دهند بیابند در خاشیبه شهرها خود را مشغول کنند تا این که هزینه زیاد قنات را بی نتیجه تحمل کنند. در دوران بسط کشاورزی که حدود دو هزار سالی به طول انجامید، لنگان لنگان پیشرفت‌هایی به دست آمد، ولی انقلاب اقتصادی دوم زمانی رخ داد که این «حقوق مالکیت» بسط بیشتری پیدا کرد و هزینه دفاع از آن کمتر شد و عرصه مالکیت معنوی و فکری را پوشش داد. در این مرحله نوآوری و اختراعات فوران پیدا کرد و منابع مالی با هزینه کم قابل دفاع شدند. با جلوگیری از مصادره‌های اموال و جلوگیری از اجحاف طبقات حاکمه به مردمان فرودست و صاحب فکر و هزینه کم دفاع از حقوق فردی، منابع مالی و فکری با هزینه کم در دفاع از آنها فوران کرد و منابع و ذخایر دانش به وجود آمد و منابع طبیعی را بارورتر و بهره‌ورتر کرد و در همین انقلاب دوم سازمان‌هایی تأسیس شد تا متناسب با بسط دانش و تکنولوژی بسط تولید را امکان‌پذیر

**آقای عالی‌نسب شخصی فوق‌العاده  
وطن‌پرست و ایران‌دوست بود و در عین  
حال صنعتگری بی‌نظیر که سمت و سوی  
صنعتگری وی نیز کاملاً ملی بود و این در  
حالی بود که مسلمانی شایسته و عارفی  
وارسته بود**

**توسعه، یک فرایند تغییر است در  
راستای کم کردن تعدادی از هزینه‌ها و  
افزایش پاره‌ای از هزینه‌های دیگر**

کند و این اتفاق ابتدا در انگلستان افتاد و انگلیس به کمک دست پیدا کردن به تأمین حقوق مالکیت کم هزینه برای مردم و کوتاه کردن دست حاکمان، به منافع مالی قابل ملاحظه و پیشرفت علمی دست یافت و توانست حریفان خود را شکست داده، بخش قابل ملاحظه‌ای از جهان را مستعمره خود کند و پس از انقلاب اقتصادی دوم که به انقلاب صنعتی معروف است شما با فوران پیشرفت‌های علمی و صنعتی و فوران نهادها و سازمان‌ها روبه‌رو می‌شوید. امروز برخلاف گذشته در کشورهای توسعه‌یافته، شما با مجموعه‌ای از سازمان‌ها روبه‌رو هستید که روابط افراد را شکل می‌دهند و تسهیل می‌کنند که در گذشته وجود نداشته است. انواع سازمان‌ها و نهادهای حقوقی بیمه، مالی و اعتباری، آموزشی، فرهنگی و انواع و اقسام سازمان‌های غیردولتی (NGO) که در واقع زندگی از خلال آنها صورت می‌گیرد و روابط افراد را تسهیل و کم‌هزینه می‌کنند. به عبارت دیگر، وقتی اصطلاح «انقلاب اقتصادی» به کار می‌رود، منظور

رخداد دو اتفاق مهم است؛ اول تحول عمیق در «ظرفیت تولیدی منابع» و دوم فوران «سازمان‌های» تسهیل‌کننده این منابع و پیش از این که نگاهی فوق‌العاده اجمالی به این وضع در ایران بیندازیم، لازم است چند نکته دیگر توضیح داده شود، چرا این هر دو انقلاب با مرکزیت حقوق مالکیت تعریف می‌شود؟ واقع این است که حقوق مالکیت، رابطه افراد و منابع را تعریف می‌کند و منابع کمیاب هستند و همیشه در طول تاریخ بین منابع و جمعیت تنش وجود داشته است و افراد قوی‌تر و فرادست سعی می‌کردند دیگران را از منابع کمیاب محروم کنند و خود بیشتر بردارند، در واقع حقوق مالکیت راه نفع خود تعریف کنند، این هم مسئله‌ای نظری است و هم تجربی و همه تاریخ بشر گواه آن است که همیشه بر سر منابع کمیاب؛ تنش، جنگ و درگیری وجود داشته است و آنچه این رابطه را تعریف می‌کند حقوق مالکیت است. البته فرضی هم در این مسئله پنهان است و آن این که انسان استعداد بقا دارد و این استعداد او را به سمت سودجویی

و بیشینه‌سازی ثروت حرکت می‌دهد. البته فرض‌های دیگری هم هست، ولی اصل، این انگیزه سودجویی و بیشینه‌سازی است. حال صحبت این است که در ساختارهای متفاوت حقوق مالکیت، ساختارهای متفاوت انگیزشی به وجود می‌آید و انسان انتخاب‌های متفاوت می‌کند و جهت خلاقیت و نوآوری خود را تغییر می‌دهد، زمانی جهت تلاش خود را به سمت و سوی کارشکنی، فرصت‌طلبی، دزدی و راهزنی، اختلاس و انواع کارهایی می‌برد که کارهای خلاف «محسوب» می‌شوند و پاداش می‌گیرد، پاداش‌هایی که در چارچوب نهادی حک شده‌اند و در ساختار حقوق مالکیت



(کارآمد و ناکارآمد) متبلور می‌شوند، مسیر حرکت افراد را به آنها نشان می‌دهند و انتخاب‌ها را مقید می‌کنند و زمانی ساختار حقوق مالکیت افراد را به سمت بدعت، نوآوری صنعتی، نهادی، کار سخت، صرفه‌جویی، خلاقیت و امثال آنها می‌برد. معمولاً در کشورهایی شبیه کشور ما حقوق مالکیت ناکارآمد و به فعالیت‌ها فرصت طلبانه و «کارشکن» پاداش داده می‌شود. در هر صورت و به صورت خلاصه نوع تعریف حقوق مالکیت، اجرا و هزینه پیروی از قانون و قدرت چانه‌زنی کسانی که این حقوق را وضع می‌کنند مسیر «تغییرات آینده» کشورها را تعیین می‌کنند. قوانین در بستر اجتماعی بر اثر منافع شخصی کسانی که می‌توانند آنها را وضع کنند و بر آنها تأثیر بگذارند وضع می‌شود و تغییر پیدا می‌کنند، اصالتاً قوانین برای تسهیل مبادله در میان افراد وضع می‌شود که روابط افراد را تنظیم کنند، این قوانین نفع شخصی افرادی که آنها را وضع می‌کنند در بردارد هرچه گروه‌های متکثرتری در تدوین آنها مشارکت داشته باشند، قوانین به صورت کلی منافع کلی آن گروه‌ها را در بر می‌گیرد و گروه خاصی نمی‌تواند قوانین را به نفع خود وضع کند و در ضمن قوانین را با توجه به هزینه و منافع آن وضع می‌کنند و هزینه پیروی در آن لحاظ می‌شود و اگر قانون وارداتی باشد و این نکات را در بر نگیرد در عمل اجرایش نمی‌نخواهد بود. هر اندازه که هزینه تأمین حقوق مالکیت بیشتر باشد و هزینه‌های آن بر منافع آن بچربد و هزینه حقوق مالکیت سنگین‌تر شود، جهت تخصیص منابع بیشتر تغییر می‌کند. در واقع، ساختار هزینه‌ای حقوق مالکیت (یعنی این که با چه مقدار هزینه‌های مختلف بتوان از حقوق مالکیت دفاع کرد) جهت

**تاریخ توسعه، تاریخ نوآوری و بدعت و تأسیس نهادهایی است که از هزینه‌هایی معاملاتی (در اصطلاح هزینه‌های مبادلاتی هم می‌گویند) یعنی هزینه‌هایی که ناشی از روابط مبادلاتی افراد است هم در عرصه اقتصادی، هم اجتماعی و سیاسی — می‌کاهند. از سوی دیگر بر هزینه‌هایی هم می‌افزایند، یعنی بعضی از کارها را آن قدر پرهزینه می‌کنند تا کسی نزدیک به آن نشود، فرض کنید مثل دزدی**

تخصیص منابع را تغییر می دهد و این ساختار (البته نکات دیگری هم هست ولی هم عرض این ساختار نیست) به افراد می گوید چه چیزی با صرفه است کار کردن یا کارشکنی، امین بودن یا دزدی. فرصت طلبی یا پابیندی به تعهدات، تولید یا دلالی و زدو بند، در واقع این ساختار است که بنگاه ها را کوچک می کند یا بزرگ و رقابت پذیر. با توجه به این که بنگاه ها به موجود می آیند تا از فرصت های سود آور بهره ببرند که مجموعه نهادها برای آنها تدارک دیده اند. بی ثباتی حقوق مالکیت اجرای ضعیف قوانین، وجود موانع ورود به صنعت و محدودیت های انحصار طلبانه، بنگاه های راکه در پی حداکثر سودند به سمت داشتن سرمایه اندک، افق های کوتاه مدت و مقیاس های کوچک سوق می دهد. احتمالاً در این وضعیت سودمندترین کسب و کار اقتصادی «تجارت» فعالیت در جهت توزیع مجدد یا حضور در بازار سیاه خواهد بود. بنگاه های بزرگی که سرمایه ثابت آنها قابل ملاحظه است تنها زیر چتر حمایت های دولت و دریافت یارانه، حمایت های تعرفه ای و پرداخت های جبرانی به سازمان سیاسی - یعنی ترکیبی که به ندرت کارایی مولد ایجاد می کند - به حیات خود ادامه خواهند داد. (۱۳۷۷، ص ۱۱۴)

اکنون همراه با توضیحات بالا و توضیحاتی که همزمان با شرح مسائل ایران داده می شود، وارد تاریخ اقتصادی ایران می شویم. مادر طول تاریخ خود بویژه پس از اسلام، اگر ناچار می شدیم تولیدکنیم به حداقل معیشت بسنده می کردیم. این که «اقتصاد معیشتی و بخور و نمیر» شیوه اصلی زندگی اقتصادی تاریخی ما لااقل تا مقطع انقلاب مشروطیت بوده است تردیدی در آن نیست و این که حیات فعالیت اقتصادی ما به اقتصاد دلالی گرایش داشته نیز مورد تردید نیست. از زمان های پیشین تاریخ نگاران برای ما نوشته اند که بیشتر علاقه مند به دلالی بوده ایم تا تولید، این مسئله بویژه در مقاله گابینو با صراحت و بسط بیشتری مطرح شده که در کتاب تاریخ اقتصادی ایران قابل ملاحظه است. (عیسوی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷)

اگر بخواهیم علل گرایش به دلالی و توقف در سطح اقتصاد بخور و نمیر را بررسی کنیم منابع سودمندی در این زمینه وجود دارد، مثل کارهای آقایان احمد اشرف و همایون کاتوزیان و همین طور کارهای آقای پرویز بیران، ولی نوع نگاه و رویکرد آنها، رویکردی نهادگرایانه نیست. در اینجا با این رویکرد که به صورت ناقص و خیلی اجمالی در بالا ذکر شد، باز هم به اختصار وارد مسئله می شویم.

در ایران و منطقه، مسئله به این گونه بوده است که مسئله های اساسی و مهم، امنیت بوده و تقریباً همیشه ناامنی اثرات سوء خود را می بخشیده است. امنیت همیشه انتخاب بشر بوده و آن را به ناامنی و امنیت بیشتر راه امنیت کمتر ترجیح می داده است. در ایران هم امنیت به این اندازه نبود که بتواند از حقوق مالکیت کارآمد و کم هزینه دفاع کند و هزینه مرتب بر تأمین حقوق مالکیت آن اندازه

سنگین می شده است که دارایی [منابع کمیاب] در معرض خطر قرار می گرفته بویژه دارایی هایی که به زمین وصل می شده است و امکان جابه جایی آن نبوده، مانند بسط توسعه منابع آبی، کشاورزی و صنایع. همین امر موجب می شده که سرمایه ها در جاهایی متمرکز شوند که امکان پنهان کردن آن زیاد باشد و همین طور امکان جابه جایی آن. در نتیجه (که البته این تنها علت نبود) تولید به آن صورتی که در جای دیگر بسط یافت در ایران و خاورمیانه و آسیای میانه جان نگرفت. در مجموع در این مناطق اوضاع به این شکل بوده که در زیر به آن توجه داده می شود. در ایران روند افزایش تجارت نداشتیم، بلکه در دوران قاجار روند تغییر تجارت داشتیم و سپس با پول نفت، تجارت، آن هم با بافت ویژه ای تغییر پیدا کرده روند افزایش ذخیره دانش هم نداشتیم. نهایتاً افزایش نداشتیم، بلکه فلسفه و فرهنگ علوم نوین در ایران نه پا گرفت و نه تولید شد. روند ایجاد و افزایش و تغییر و اصلاح در سازمان ها نیز نداشتیم. همین طور روند تقسیم کار و تخصص گرایی و روند افزایش اشتغال نیروی کار نیز نداشتیم. روند بهبود تغذیه (پیش از پول نفت) و رفاه اجتماعی نداشتیم، روند کاهش بیماری ها و بسط بهداشت نداشتیم، روند ایجاد قوانین و بهبود حقوق مالکیت و کم کردن هزینه های آن را نداشتیم، روند ایجاد سازمان های پیچیده در رابطه با تحقق نتایج تولیدی توسعه فناوری را نیز نداشتیم و با توجه به عدم تقلیل هزینه های معاملاتی، روند مداوم و هماهنگ پیشرفت فنون، صنایع و آموزش حین کار نداشتیم. بسیاری از چیزهای دیگر که لازمه توسعه هستند که از درج آنها خودداری می کنم. حداکثر آنچه ساخته و پرداخته می شد در حداقل معیشت و زندگی بود. در ایران اسوهای تولید را کم می یابید و صنایعی که تداوم و بسط داشته باشد و ماندگار، هرگز.

در کتاب های نظری ماکه به طور عموم وظیفه نظریه پردازی در خصوص نظام زندگی جمعی را دارند بویژه اقتصاد، نخست ثروت و وجهه خوبی ندارد و فقر، بر ثروت ترجیح داده می شود<sup>(۵)</sup> (چرای آن بماند) و به علاوه عموم نظریه ها پیرامون توزیع و مصرف سامان گرفته و کمتر بحث تولیدی است. تمرکز روی

فعالیت های تولیدی در نظریه پردازی های اقتصادی بسیار کم است، در کتاب های اخلاقی در این زمینه بسطی نمی یابیم، عرصه عمدتاً عرصه مصرف و توزیع است. (قناعت و انفاق)

واقعیت این است که ما وارث نهادهای تاریخی ای هستیم که آنها برای بخش تولید در دسر «تولید» می کنند یا به زبان اقتصاددانان نهادهای نهادگرا، هزینه های مبادلاتی را سنگین می کنند و تولید را آن قدر پرهزینه می کنند که هزینه های آن بر منافعش افزایش می یافته است. کلاً نهادها به دلیل قائم به جمع بودن و هویت جمعی داشتن و هزینه ای که تأسیس آنها در بر دارد و به دلیل این که همچون شبکه ای در هم می شوند و افرادی در نگهداری آن ذینفع می شوند و چسبندگی با سازمان های مستقر بر آنها دارند و به دلیل

**کندن قنات در ایران با جمیع هزینه های آن و زحمتهای آن به شرطی با صرفه می شده که احداث کنندگان بتوانند از آن بهره ببرند، ولی اگر قرار بر این باشد که قنات حفر شود و غیرمستولانه از آن سوء استفاده شود یا مثل امروز افرادی در کنار آن چاه حفر کنند و آب آن خشک بشود و با اقدامات پرهزینه حقوقی و مالیات دراز دوندگی هم نتوان به نتیجه و به حقوق خود رسید، افراد ترجیح می دهند بیایند در حاشیه شهرها خود را مشغول کنند تا این که هزینه زیاد قنات را بی نتیجه تحمل کنند**



این که انتخاب‌ها را مقید می‌کنند، مسیر تغییرات را به خود وابسته می‌کنند. مسیر تغییرات آینده همیشه مقیدند به، اول، نهادهای تاریخی که اجازه نمی‌دهند هر تصمیمی از سوی دولت عملی شود، دوم، به نوع سازمان‌های مستقر بر آنها و سوم به قدرت چانه‌زنی گروهی که هیئت حاکمه مسلط را تشکیل می‌دهد. همین نهادهاکنش متقابل را شکل می‌دهند و حد و مرز انتخاب‌های آینده را شکل‌بندی می‌کنند، یعنی این که در عمل بدون وجود نهادهای موجود طراحی برای عمل نمی‌توان کرد و نهادهای موجود اعم از قوانین رسمی در همه سطوح، هنجارها، ارزش‌ها، ساختارهای انگیزشی، عقاید و ایدئولوژی‌ها همه از تاریخ گذشته به ارث می‌رسند. تولیدکننده یا کسی که مصمم به فعالیت اقتصادی است، با سازهای ذهنی شکل گرفته و ایدئولوژیک، وارد عرصه تاریخ اقتصادی می‌شود و تمامی نهادها و راه‌آیدیت به سمت خاصی می‌کند و او با سازهای ذهنی اجتماعی - تاریخی که هم قائم به جمع است و هویت جمعی دارد و هم تاریخی، تصمیم‌گیری می‌کند و ضمن این که «ترجیحات و سلیقه‌ها» و قیمت‌های نسبی در تصمیم‌گیری او مؤثرند، نهادهای بیرون هم با هزینه‌های مبادلاتی که تعریف می‌کنند به او جهت می‌دهند. در واقع ساختار حقوق مالکیت، عمده‌ترین واقعیتی است که ساختار انگیزشی تولید را جهت می‌دهد. هزینه‌های حقوق مالکیت و آثار مترتب بر آن است که به شخص می‌گوید تولید یا دلالی یا فرصت‌طلبی یا زدی و کارشکنی کن. نهادها به مرور یاد می‌دهند که «وطنی» در کار هست یا «وطن‌فروشی». نهادها می‌گویند که فرد در دو محیط متفاوت و اکانش متفاوت نشان می‌دهد و جایی که فرصت‌طلبی پاداش می‌گیرد و زرا همچون کرم می‌شوند؛ به این داوری ابوالحسن ابتهاج بنیانگذار برنامه‌ریزی و سازمان برنامه در ایران توجه کنید؛ می‌گوید: «شاه از صراحت لهجه و بحث و استدلال من آزرده شده بود و بی‌گام کرد که رویام را عوض کنم و در شورای اقتصاد این گونه جسورانه صحبت نکنم، می‌گویند پیش ایشان رفتم و گفتم: اعلیحضرت می‌فرمایند که من در شورای اقتصاد این طور صحبت نکنم؟ شورا اصولاً برای مشورت است و من می‌آیم آنجا و می‌بینم مطالبی مطرح می‌شود که اگر تصویب شود به مصلحت نخواهد بود و اگر سکوت کنم و بعد نتیجه خوب نداشته باشد خود اعلیحضرت به من خواهید فرمود شما که آنجا بودید چرا چیزی نگفتید؟ من مجبورم این مطالب را بگویم در غیر این صورت به شما خیانت کرده‌ام. گفتم این وزرای که اینجا دور میز می‌نشینند این قلبی خاصیت و بی‌موجودیت هستند که مثل کرم می‌نشینند و واکنش از خود نشان نمی‌دهند، می‌خواهید من هم مثل دیگران سکوت کنم؟»<sup>(۲)</sup> البته نتیجه این گستاخی‌ها را دید، از کار برکنار و زندان شد و نهادهایی که به شاه این اجازه را دادند تا این کار را بکنند از تاریخ به ارث رسیده بودند، وزرا هم از نهادها آموخته بودند که «کرم» شوند و فرصت طلب تا بهره‌مند شوند و زندان نروند و دیگری هم که صلاحیت اخلاقی - علمی - اجرایی را با هم داشتند می‌دانستند که جایشان، گوشه‌نشینی

چه شرایطی چه کاری بکنیم و با چه هزینه‌ای؟ و این که چه زمانی از کار دست بکشیم؟ یا در این یا آن حوزه کار بکنیم و در چه زمانی دست از تولید بکشیم و به بخور و نمیر بسنده کنیم.

این قواعد بازی را به اعتباری هم از لحاظ عملی و هم از لحاظ نظری، دولت‌ها تعیین می‌کردند. دولت‌ها تعیین‌کننده قوانین بازی هستند، چون دولت انحصار خشونت را در دست دارد، از این «مزیت نسبی» برای تعیین حقوق مالکیت و بهره‌برداری منافع آن برای طبقه حاکمه نهایت استفاده را می‌کند. تغییرات تاریخی نسبتاً اندک در عرصه تولید و فرازونشیب‌هایی که در این زمینه در تاریخ ما مشاهده می‌شود عمدتاً به چگونگی رویارویی دولت با این مسئله بازمی‌گردد. دولت‌ها هم در این زمینه با مشکل رویه‌رو هستند و در جوامعی که توسعه پایدار به وجود آمده در مجموع جامعه و دولت بر این مشکل فائق آمده‌اند، مشکل چیست؟

اولسون می‌گوید دولت در اینجا با یک تعارض و مشکل مهم روبه‌رو می‌شود. در واقع همه دولت‌ها با این مشکل روبه‌رو با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، مشکل عبارت از یک تعارض در تعریف حقوق مالکیت است، به صورتی که درآمد (رانت)

**وقتی اصطلاح «انقلاب اقتصادی» به کار می‌رود، منظور رخداد دو اتفاق مهم است؛ اول تحول عمیق در «ظرفیت تولیدی منابع» و دوم فوران «سازمان‌های» تسهیل‌کننده این منابع**

به هر روی، در ایران قوانین و قواعد نسبتاً مشخصی برای بازی اقتصادی از گذشته‌های دور تا کنون داشته داریم. چه کسانی این قوانین (بخوانید نهادها) را تعریف می‌کنند و می‌کردند و حدود مالکیت و شرایط کار و نوع کار را تعریف می‌کردند و این که مادر



حاکمان و اخلاق آنهاست و رویه حاکمان در جامعه ساری و جاری می‌شود و خواجه نظام الملک در «سیرالملوک» ابعاد مختلف عدم تحقق عدالت را بررسی کرده است. هم سعدی به آن پرداخته در جای آثارش و هم فردوسی. ناصرالدین شاه قاجار و تانندزای رضاشاه هم به آن پرداخته، ذکر نظر آنها و شرح آن به درازا می‌کشد، از این جهت یکی دو مورد را اشاره‌گونه ذکر کرده از آن می‌گذریم.

به این سخن غازان خان توجه کنید: «... من جانب رعیت تازیک (غیر ترک و منظور او ایرانی) نمی‌دارم، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم، برای کار از من قادر تر کسی نیست، به اتفاق به غارتیم، لیکن اگر من بعد تغار و آتش توقع دارم و التماس نمایم، باشما خطاب عنیف (درشت و سخت) کنم و باید که شما اندیشه کنید که چون بر رعایا زیدتی (ظلم) کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها را بخورائید من بعد چه خواهید کرد؟» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۰، ص ۲۶۹) شما به این ابیات فردوسی توجه کنید به گونه‌ای دیگر، همان سخن غازان خان است:

سرتخت شاهان بیچند سه کار

نخستین زبیدادگر شهریار

دگر آن که بی‌مایه را برکشد

ز مرد هنرمند برترکشد

سه دیگر که با گنج خویشی کند

به دینار کو شد که بیشی کند

در بیت سوم دقیقاً همان سخن غازان خان است که چراندن تخم، غله و ثروت (گنج) رعیت و افزودن درآمد و رانت (کوشیدن به دینار) فرمانروا، در نهایت موجب سقوط فرمانروای می‌شود (سازوکار آن را جای دیگر شرح داده است) و یا

اگر پادشاه آزرگنج آورد

تن زیردستان به رنج آورد

کجا (هرجا) گنج دهقان بود گنج اوست

و گر چند بر کوشش و رنج اوست

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۱۵۲۷)

این همان تعارضی است که میان فرمانروا و رعیت در تعریف حقوق مالکیت و رانت (بخوانید درآمد) ناشی از آن و همچنین دفاع از حقوق مالکیت و تقلیل هزینه‌های تأمین و دفاع از حقوق مالکیت وجود دارد و فرمانروا یا دولت همیشه در تعارض با این نکته کلیدی و مهم است که اگر می‌خواهد درآمدهای مالیاتی خود را افزایش دهد باید حقوق مالکیت کارآمد و کم‌هزینه برای فرودستان تدارک کند و در عمل و اجرا از آن به‌عنوان طرف سوم قرارداد و ناظر بی‌طرف وارد شود و مردم را در امنیت اقتصادی - سیاسی نسبی غوطه‌ور کند که در این صورت اقتصاد، توسعه پیدای می‌کند و در موازات آن منابع نیروی انسانی هم

فرمانروا را افزایش دهد، یعنی حقوق مالکیت را به گونه‌ای تعریف کند که رانت فرمانروا و طرفداران (فرادستان) او را افزایش دهد یا این که حقوق مالکیت را به گونه‌ای تعریف کند که خود به‌عنوان طرف سوم قرارداد، ناظر بر اجرای حقوق مالکیت باشد و هزینه‌های معاملاتی را به نفع افزایش تولید و افزایش بهره‌وری، کاهش دهد. در چنین حالتی منافع فرمانروا هم کم می‌شود. در اینجا تنش دائمی میان فرمانروا و منافع رعیت (فرادستان و فرودستان) وجود داشته است

و کسانی موفق به پیشبرد توسعه شده‌اند که این تنش را به نفع مردم حل کرده‌اند. (اولسون، ۱۳۸۲، ص ۱۸۳) البته سرمنشأ این فساد در هیئت حاکمه و قدرت سیاسی است و نظریه پردازان نهادگرا در نظریات اقتصاد سیاسی خود، در این موضوع این امر را متوجه نواقص موجود در بازار سیاسی می‌دانند. اما این مسئله‌ای نبوده که از چشم متقدمین ما پنهان بوده باشد، اما تقریباً بیشتر بزرگان مابه زبان خودشان به این موضوع اشاره کرده‌اند. امام محمد غزالی به تفصیل در «نصیحت‌الملوک» به این مسئله پرداخته است که مشکلات مردم ناشی از طمع‌ورزی

**هر اندازه که هزینه تأمین حقوق مالکیت بیشتر باشد و هزینه‌های آن بر منافع آن بچربد و هزینه حقوق مالکیت سنگین‌تر شود، جهت تخصیص منابع بیشتر تغییر می‌کند. در واقع، ساختار هزینه‌ای حقوق مالکیت جهت تخصیص منابع را تغییر می‌دهد و این ساختار به افراد می‌گویند چه چیزی با صرفه است کار کردن یا کارشکنی، امین بودن یا دزدی**

غنی‌سازی می‌شود و ثروت و ثروتمندان افزایش می‌یابند و گروه‌های صنعت‌گران و ثروتمندان (یعنی کسانی که قدرت چانه‌زنی پیدای می‌کنند و طالب تغییر حقوق مالکیت به نفع خودشان می‌شوند و در اقتصاد و سیاست دخالت می‌کنند) افزایش پیدای می‌کنند و درآمد دولت هم افزایش پیدا می‌کند، در این صورت درآمد و قدرت فرادستان مهار می‌شود و رانت فرودستان یعنی جامعه افزایش می‌یابد و همزمان با فوران خلاقیت، نوآوری، اختراع، بهره‌وری و... روبرو می‌شویم، یا دولت، حقوق مالکیت را به گونه‌ای تعریف می‌کند که درآمد «فرادستان» طبقه حاکمه را افزایش دهد و آنها تنها قوم و قبیله‌ای خواهند بود که می‌توانند با ارتباط با قدرت از منابع اقتصادی هر طور می‌خواهند استفاده کنند و قوانین و سیستم قضایی را به نفع خود به کار اندازند که البته این شیوه مسلط تاریخ ایران بوده است. قدرت چانه‌زنی نامحدود برای طبقه حاکمه، دستگاه قضایی نامستقل و در نهایت «زیادتی ظلم» بر رعایا و چرانیدن تخم و غله ایشان و ویران کردن کشور.

در ایران، در گذشته قوانینی که مرز رفتار و حقوق حاکمان را با رعیت تعریف کند به وجود نیامد. این قوانین در پیشینه کشورهای توسعه یافته به مرور و همراه تقسیم کار اجتماعی و تخصص‌گرایی به وجود آمد و آرام آرام با پیشرفت جامعه و پدید آمدن اقشار جدید پیچیده‌تر شد تا امروز. در ایران پس از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی قانون اساسی داریم که بنیان آنها الگو برداری از کشورهای توسعه یافته است و تقریباً نهادها و سازمان‌های آنها وارداتی است. ماهیچ وقت دولتی را که به معنای اروپایی دولت باشد و «خدمات اصلی و پایه‌ای» دولت را ارائه دهد نداشته‌ایم. دولت همیشه و در همه جا با دو محدودیت نیرومند روبرو است و به گونه‌ای می‌توان گفت که دولت‌های ایران این دو محدودیت را به صورت نیرومندتر و مهلک‌تر داشته‌اند؛ یکی محدودیت‌های رقابتی خارجی که ما همیشه پس از اسلام تحت تصرف و تهدید ایلات و همسایگان و قدرت‌های خارجی بوده‌ایم و دیگری هم رقابت‌های داخلی و هم محدودیت‌های هزینه‌های دفاع از حقوق مالکیت و تنظیم روابط امن و تأمین امنیت رعیت و هزینه‌های این دواگر از حدی بگذرد، دولت نمی‌تواند خدمات پایه‌ای و اصلی‌ای را که زیربنای تمدن، توسعه و پیشرفت است ارائه دهد، منظور آن خدمات پایه‌ای است که دولت‌های ایران (اگر بتوان نام آنها را دولت گذاشت) نتوانستند به صورت جدی و واقعی و کارآمد جز موارد استثنایی ارائه دهند. این خدمات که ارائه آن وظیفه دولت است عبارتند از:

- ۱- ارائه «قوانین اصلی رقابت و همکاری» که برای فعالیت و ایجاد محیط کسب و کار افراد جامعه برای تولید از یکسو و برای تعیین درآمد و رانت فرمانروا از سوی دیگر لازم است و پس از ارائه، اجرای صحیح، سالم و کم‌هزینه آن.
- ۲- توسط همین قوانین تلاش کند تا هزینه‌های معاملاتی (به اختصار یعنی هزینه تمامی اقداماتی که اجرای قراردادها را آسان و کم‌هزینه می‌کند) را برای بسط بیشتر تولید کاهش دهد و در همین راستا مجموعه‌های را از کارها و خدماتی ارائه دهد که هزینه‌های معاملاتی را بیشتر کاهش دهد و این مجموعه بتواند در راستای بهتر اجرا شدن و کارآمدتر کردن حقوق مالکیت به کار گرفته شود و در مجموع سر و سامانی به تعریف شفاف و تصویب کم‌هزینه و نظارت و اجرای قوانین و دیگر متعلقات آن داشته باشد. ارائه این خدمات دارای صرفه‌های ناشی از مقیاس است. در تدوین نظام حقوقی عدالت و دفاع، «از اصلی‌ترین وظایف دولت است که دولت‌های ایران در این راستا فوق‌العاده

ضعیف بوده‌اند و همین‌ها عوامل اصلی وزیربنای تمدن هستند.» همان دو پارگی (پارادوکس غازان خان و ناتوانی در همسوز کردن منافع طبقه حاکم و رعیت) که امروز نهادگراها می‌گویند و آن روز امثال غازان خان و فردوسی می‌گفتند (البته از مواضعی دیگر) مبنای شکست تجربه رشد اقتصادی پایاست. اگر به سمت افزایش هزینه‌های معاملاتی حرکت کنیم و حقوق مالکیت را غیرکارکنیم (یعنی هزینه‌های دفاع از حقوق مالکیت آن قدر زیاد شوند که ارزش‌داری موضوع آن کم‌ارزش شود) و تأمین هزینه‌های دفاع و نگهداری آن را سنگین کنیم، یعنی دارای را بی‌ارزش کنیم به علت تصرفات غیر قابل محدود کردن دیگران، آن‌گاه تولید پر هزینه و از چرخه ترجیحات ملی خارج می‌شود و چیزهای دیگری جای آن را می‌گیرد. (انواع مفاسد اداری، غیراداری، رانت خواری‌های غیرقانونی، دزدی، فساد، کارشکنی، فرصت‌طلبی پس از عقد قرارداد و الی ماشاء الله اختراعات نو ظهور در این زمینه)

در ایران تأمین حقوق مالکیت کارا در گذشته فوق‌العاده پر هزینه بوده و هزینه‌های آن بر منافعتش می‌چربیده است و همین امر موجب شده که ما از تنظیم و تدوین حقوق مالکیت سر باز بزنیم و زمانی که حقوق و قوانین را وارد می‌کردیم همان عواملی که مانع تنظیم، تدوین و اجرای آن بودند، از اجرای آن جلوگیری کردند، موانع اصلی را می‌توان در اینجا یافت که تأمین و ارائه خدمات پایه در ایران بسیار پر هزینه بوده است. زندگی اصلی و مسلط، ایلیاتی بوده و شهر و روستا تحت تأثیر ایل و تهیه و تأمین یک چنین چیزی در عرصه ایل به دلایلی که بعدها به اجمال اشاره خواهد شد مقدور نبوده و در نتیجه مالکیت انحصاری اجتماعی و مشاع و سواری مجانی غلبه داشته است. از سویی، ایلات قدرت چانه‌زنی خردکننده‌ای نسبت به شهر و روستا داشته‌اند و از سویی دیگر نامنی‌های طبیعی اقتصادی هم فوق‌العاده بوده است. اینها دست به دست هم می‌دادند و ارائه خدمات پایه را پر هزینه می‌کردند. با توجه به پراکندگی فوق‌العاده روستاها که خود بر هزینه‌های اجرای قوانین می‌افزود.

به‌طور خلاصه «حقوق مالکیت با توجه به ابعاد نهاده، ستانده‌ها و هزینه‌های اندازه‌گیری و تکنولوژی اندازه‌گیری تعیین می‌شود...» و در کل قوانین با توجه به هزینه پیروی تدوین می‌شوند و اگر هزینه اندازه‌گیری، تدوین، اجرا و نظارت از حد بگذرد مالکیت مشاع می‌شود و مالکیت مشاع و از سویی مالکیت ناکارآمد و سواری مجانی و ساختار انگیزشی نامناسب برای ابداع و نوآوری و... بروز می‌کند. قوانین حقوقی اعم از کیفری و مدنی همراه با دادگاه‌ها، اینها هم که هستند زمان پهلوی اول ساخته شد، ولی بنابر آنچه که اتفاق افتاد، نهادهای غیررسمی یعنی مجموعه سنت به جا مانده، بستر مناسبی برای قوانین جدید و وارداتی ایجاد نکردند و در نتیجه تضمینی برای حقوق مالکیت به وجود نیامد؛ هر چند که امروز تغییرات زیادی نسبت به گذشته و به ظاهر به وجود آمده است. در گذشته و به تبع به گونه‌ای امروز، حقوق مالکیت کارآمد نبود، یعنی دیگران می‌توانستند به راحتی در اجرای دارای دیگران بدون ترس از تحمل هزینه عمل خود تعرض کنند. از یکسو، نظام حقوقی و عدالت و از سوی دیگر دفاع که اصلی‌ترین مبنای تمدن هستند در ایران شکل نگرفت و توفیقاتی در عرصه اقتصادی به دست نیامد. اگر بخواهیم انتخاب امروزی گرایش شدید به سرمایه‌داری تجاری - دلالی و عدم توفیق در عرصه صنعت را تعقیب کنیم باید تاریخ تحول یا چگونه شکل گرفتن همان نهادهای مؤثر را بررسی کنیم. «در واقع داستان موفقیت در تاریخ اقتصادی، توصیف نوآوری‌های

نهادهایی هستند که از هزینه‌های معاملاتی کاستند و تصاحب بیشتر سودهای حاصل از تجارت را امکان‌پذیر ساختند و از سوی دیگر تشکیلات سیاسی است که قوانین را تعریف و تصویب و به اجرا درمی‌آورند و حتی شیوه‌های اجرای آن نیز از اهمیت برخوردار است. کلید فهم بازار اقتصادی در بازار سیاسی نهفته است. «نظام سیاسی ایران هم یک نظام ایلی و بدون هیچ‌گونه قوانین تنظیم‌کننده رفتار و سرایت‌کننده به کلیه اجزای زندگی اجتماعی و سنگین‌کننده بی‌حد و حصر هزینه‌های مبادلاتی بوده است. «غارت‌کردن» یک مفهوم اقتصادی فوق‌العاده مهم و وزین در تاریخ اقتصادی ایران است و اگر این یک عنوان محوری باشد که هست در اطراف آن قواعد و قوانینی شکل گرفته که احکام مربوط به غارت‌کردن و تبعات آن را توضیح دهد و محیط ناامن اقتصادی را شرح کند. همین که مال انباشته‌ای در جایی پیدای شد، هوس غارت را تحریک می‌کرد و به تبع، واکنش تمامی حواس متوجه این بود که از انباشتن مال و تحریک‌کردن پیشاپیش حس غارت‌گری جلوگیری شود و مادر این زمینه ادبیات گسترده‌ای داریم و از سوی دیگر وقتی غارت می‌کردند، پنهان‌کردن مال و سپس به صورت گنجه به دست دیگران افتادن از تبعات آن بوده که مجموعه‌ای ادبیات و حتی احکام فقهی برای تعیین سرنوشت اینها داریم و از سوی دیگر هم برای خود تجارت و کسب و تولید کشاورزی و... احکام زیادی داریم که از بحث ما خارج است، ولی به گونه‌ای توضیح ناامنی را می‌دهند. ادبیات عرفانی در حوزه ناامنی خود منبع بزرگی از اطلاعات را در اختیار ما می‌گذارند و اینها از دولتی سرچشمه می‌گرفت که با تعریف نوع خاصی از حقوق، حقوق مالکیت را ناکارآمد می‌کرده است.

در هر صورت، تمامی شواهد از آن حکایت می‌کنند که در گذشته با حقوق مالکیت غیرکارآمدی یا ناکارآمدی رو به رو بودیم و خلاصه سخن آن که وقتی حقوق مالکیت ناکارآمد است و مجموعه‌ای از نهادها در این امر تأثیر دارند، با مدل‌های ذهنی باز یگران، اهداف چانه‌زنی‌ها و کارایی در کاستن از هزینه‌های معاملاتی، انعطاف‌پذیری و واکنش نهادها به رجحان‌های در حال تغییر و قیمت‌های نسبی برای اصلاح نهادها نیاز داریم. روابط متقابل نهادها و سازمان‌ها هستند که فرصت‌های اقتصادی را تعریف می‌کنند. همین‌ها هستند که سرمایه‌داری تجاری یا تولید را مرجع می‌کنند و اصلاح هم از همین جاها باید شروع شود و همستگی همین‌هاست که موجب خشکی و انعطاف‌ناپذیری نهادها می‌شوند؛ همین‌ها همراه با صرفه‌های خارجی شبکه، اجازه تغییر را سخت می‌کنند. در ایران، درست خلاف جهت نهادی حرکت می‌کنیم و متوقع توسعه هستیم و می‌بینیم که نمی‌شود.

وقتی بازارهای سیاسی فوق‌العاده ناکارآمد داریم هزینه‌های معاملاتی سنگین، موجب نداشتن مدل صحیح در انتخاب می‌شوند و وقتی به تبع اینها بازار اقتصادی ناکارآمد داریم، در نتیجه به انتخاب مدل صحیح برای رقابت و حذف ناکارآمدی‌ها نمی‌انجامد. فراموش نمی‌کنیم

که شکل نهادها (نهادهای سیاسی و اقتصادی...) تابعی هستند از پیچیدگی مسائل و نرم‌افزار حل مسئله (سازه ذهنی). اگر کسی در ایران می‌خواسته زندگی کند، باید خود را آماده زندگی در یک فضای فوق‌العاده ناامن سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کند و نرم‌افزار خود و انتخاب‌های خود و زبان خود و ایدئولوژی خود را به گونه‌ای منطبق با این شرایط کند و دائم در فکر فهم محیط و عکس‌العمل نشان دادن در برابر آن باشد. خود نهادهای صرفاً سیاسی هم از همین قاعده پیروی می‌کنند منابع و نوع تولید و حجم آن شکل سازمان را نشان می‌دهد. همین امر در سیاست هم بوده و استبداد را آخرین دوی اداره کشور دانسته که فشار و زور را بر عناصر دیگر اجرای فضای سیاسی مرجع می‌کرده و امروز نیز ما را وارث این نهادها کرده است. بخصوص نهادهای غیررسمی و حضور عظیم، توانمند و قوی آنها، همه‌جا حاضر و بر همه‌کار توانا.

دو اتفاق اساسی و بنیادی برای توسعه پایای اقتصادی در اروپا اتفاق افتاد که در ایران هرگز اتفاق نیفتاده است و این گونه به نظر می‌رسد که برای توسعه اقتصادی آن نکته‌ها به گونه‌ای باید لحاظ شود، اولی انقلاب اقتصادی اول بود که تغییری بنیادی در افزایش موجودی منابع و ارتقای نرخ بهره‌وری به وجود آورد و در مجموع موجب افزایش موجودی منابع و ارتقای نرخ بازدهی و بهبود منابع شد. این انقلاب که در عرصه حقوق مالکیت رخ داد از طریق مشوق‌های حقوق مالکیت امکان‌پذیر شد، این اولی امکان بسط و توسعه را به وجود آورد، ولی به صورت کامل در ایران رخ نداد و غلبه با مالکیت مشاع و سواری مجانی و مسائل تبعی آن و تسلط زندگی ایلی بود.

انقلاب اقتصادی دوم هم که در راستای انقلاب اقتصادی اول و تحکیم حقوق مالکیت بود موجب شد تا برای دانش منحنی باکشی ایجاد شود و این هم برای خود تبعاتی در بر داشت که این مورد هم با وجود انقلاب اقتصادی اول که نصفه و نیمه در ایران تحقق یافت، هرگز در ایران رخ نداد و در نتیجه تمامی علوم و صنایع جدید وارداتی هستند و موانع جاگیر شدن و بومی شدن آنها در ایران نیز همان موانعی است که موانع تولید و بسط آنها بودند و بستر مناسب آنها نیز فراهم نبود.

اگر هم اکنون برنامه‌ریزی‌ای برای تغییر بخواد صورت گیرد دست‌کم از لحاظ نظری و بر پایه این اجمالی که در اینجا آورده شد از اینجا شروع می‌شود: از حقوق مالکیت مؤثر (حقوق مالکیت و مسائل مربوط به آن، ستاندن هزینه معاملاتی از ماتریس نهادی)، اجرای آن، هزینه‌های معاملاتی و سپس کار به منابع و جمعیت، تغییر تکنولوژی و تغییر قیمت‌های نسبی و رخدادهای سیاسی و ایدئولوژی می‌کشد، نقطه عزیمت هم از حقوق مالکیت است. البته خوشبختانه امکانات تکنولوژیک و منابع ما و دستاوردهای حقوق مالکیت نسبت به قدیم‌ترها فرق کرده است، تمامی این نکات به ما می‌آموزند که عرصه برای تولید صنعتی و نهادهای متناسب با آن در

**در ایران و منطقه، مسئله به این گونه بوده است که مسئله‌ای اساسی و مهم، امنیت بوده و تقریباً همیشه ناامنی اثرات سوء خود را می‌بخشیده است. امنیت همیشه انتخاب بشر بوده و آن را به ناامنی و امنیت بیشتر را به امنیت کمتر ترجیح می‌داده است**

**در ایران اسوه‌های تولید را کم می‌یابید و صناعی که تداوم و بسط داشته باشد و ماندگار، هرگز**



ایران رغبتی از خود نشان نمی‌داده‌اند و ما هم به‌ناچار وارث آن تاریخ بلندیم و در هر صورت «مجموعه امکانات جامعه در تحقق ضرورت‌های خود» محصول تاریخ خویش است و این تاریخ بلند، میل به سمت سرمایه‌داری تجاری - دلالی و به ضرر تولید دارد.

عالی‌نسب به‌مثابه یک پدیده استثنایی در این میان کسانی که مشقت‌های تولید را تحمل می‌کنند و تلاش در بومی‌سازی صنعت دارند، هم زحمت طاقت‌فرسا می‌کشند و هم فضای عمومی، ساختار انگیزشی‌ای ایجاد نمی‌کند که کار آنها پیگیری شود. در نتیجه یک‌و تنها می‌مانند، بویژه آن‌که دارای ابعاد انسانی متعدد دیگری هم باشند. تنها ماندن آنها و این‌که مکتبی و نحله‌ای برای پیگیری مشی و رفتار آنها تشکیل نشود بسته به عصری است که کار آنها در آن ریخته می‌شود، در زمانی که سرمایه‌داری تجاری در اوج قرار می‌گیرد و بعسدت فریبنده می‌شود و تمامی نهادها

ساختار انگیزشی مناسبی برای بسط آن فراهم می‌آورند، دیگر ابزاری و راهی یا نهادهای دیگری برای کمک به تولید و تسریع آن وجود ندارد و در هر مرحله تولید و مبادله با مسائل دست و پاگیر بی‌شمار روبرو می‌شود که هر روز از تولیدکننده انگیزش را می‌رباید و او را متمایل به سرمایه‌داری تجاری می‌کند. تولید کردن در ایران و فریب‌بره تجاری را نخوردن و با عشق به اسلام و ایران و به گفته زندیاد شریعتی «جهادی هر روزه» می‌طلبند، به همین دلیل کارزار تولید در ایران سخت می‌شود. باید در ایران تولید کرد تا به عمق و سنگینی هزینه‌های مبادله در پیرامون تولید پی برد و اهم آنها نیز ناشی از پرهزینه بودن و ناکارآمد بودن حقوق مالکیت است و آنها نیز پیرامون قوانین و اجرای قوانین شکل گرفته‌اند و در یک کلام ناشی از نواقص بازار سیاسی است.

#### عالی‌نسب به‌مثابه «نمونه‌ای عالی»

عالی‌نسب یکی از افرادی است که به خاطر دوست داشتن اسلام و ایران به تولید روی آورد، در حالی که در سرمایه‌داری تجاری - دلالی خود را آزموده بود و جوانی موفق در آن عرصه شده بود. شرح کار ایشان در زندگی عمومی ایشان و در عرصه اقتصاد کار سختی است، زیرا به تعبیر زیبای بیهقی «پر پهلوی» بود. ابعاد مختلف داشت، جمع این ابعاد است که شرح زندگی او را برای تدوین‌کننده زندگی نامه‌اش مشکل می‌کند. وقتی ابعاد روحی و فکری کسی فوق‌العاده متنوع و در هر بعد نیز عمیق باشد، تشریح آن هم نویسنده و شارح را دچار سختی و در بسیاری موارد ناتوان می‌کند و هم خواننده را در خواندن و فهمیدن دچار مشکل می‌کند. نقل می‌کنند که امیر تیمور لنگ حافظ قرآن بود و نماز شب می‌خواند اگر درست باشد هر کس بخواند و این ابعاد را بفهمد با خونخواری او چگونه جمع کند؟ او شاید سفاکترین فرمانروا و فاتح سرزمین

**واقعیت این است که ما وارث نهادهای تاریخی‌ای هستیم که آنها برای بخش تولید در دسر «تولید» می‌کنند یا به زبان اقتصاددان‌های نهادگرا، هزینه‌های مبادلاتی را سنگین می‌کنند و تولید را آن‌قدر پرهزینه می‌کنند که هزینه‌های آن بر منافعش افزایش می‌یافته است**

**ساختار حقوق مالکیت، عمده‌ترین واقعیتی است که ساختار انگیزشی تولید را جهت می‌دهد. هزینه‌های حقوق مالکیت و آثار مترتب بر آن است که به شخص می‌گوید تولید یا دلالی یا فرصت‌طلبی یا دزدی و کارشکنی کن. نهادها به مرور یاد می‌دهند که «وطنی» در کار هست یا «وطن‌فروشی»**

ایران بود یا آقا محمدخان قاجار، مرد نمازخوان اهل روزه و زیارت عاشورا و دیگر فریضه‌های دینی و ازسوی دیگر در خونخواری بی‌نظیر (البته هرگز قصد مقایسه این افراد را با عالی‌نسب ندارم و از این مثال‌هایی توان آن ابعاد مورد نظر را شرح و مصداقی برای آن نشان داد) واقع این است که در نهایت جمع این ابعاد و فهم آن برای خواننده مشکل می‌شود، مگر برای کسانی که به پیچیدگی اینها باشند.

عالی‌نسب چهره‌ای پرپهلوی داشت. صنعتگری بی‌نظیر، ایران دوستی عمیق و وطن‌پرست، مسلمانی شایسته، از یکسوی بزرگان دین حشر و نشر داشت و ازسوی زاهدی وارسته و عارفی نیکو، ازسوی خیر و ازسوی دیگر کارخانه‌دار و ازسوی انسانی فوق‌العاده وارسته و انسان دوست و ازسوی دیگر بی‌علاقه به مال دنیا، ثروت و انفاق‌کننده‌ای توانا و از زاویه‌ای دیگر نظریه‌پرداز فوق‌العاده قوی در اقتصاد ملی و کسی که در راه اهداف ملی - ایمانی خود

لحظه‌ای آرام و قرار نگرفت و عمر بلند و پربرکت خود را در راه خدمت به مردم، اسلام، ایران و تولید سپری کرد و از خودیادی ارزنده به جا گذاشت. در تعمق در زندگی ایشان علاقه‌مند می‌شویم بدانیم که این همه شوق و نیرو از کجای آمد، سرچشمه آن کجا بود. انسان از کار کردن و حتی فکر کردن خسته می‌شود، ایشان چرا خسته نمی‌شد، زیرا دوست می‌داشت و انسان هرگز از دوست داشتن خسته نمی‌شود. عاشق بود و خسته نمی‌شد، افسرده می‌شد، ولی به‌زودی بازسازی می‌شد. همه از زندگی انتظاراتی دارند، از محیطی که کار می‌کنند، از معلوماتی که اندوخته‌اند و در رابطه با دیگران و... از همه آگاهانه و ناآگاهانه انتظار دارند، او از هیچ‌کس و از هیچ چیز انتظاری نداشت و در خود این وظیفه را می‌دید که انتظار ایران و اسلام را برآورده کند و به این هدف ایمان داشت و از این انتظار برآوردن هیچ‌گاه خسته نمی‌شد، چون به معشوق واقعی خود عشق و علاقه می‌ورزید و عاشق مستسقی است. (بیماری استسقا بیماری است که انسان آن قدر آب می‌خورد که بر اثر آب خوردن زیاد جان خود را از دست می‌دهد.) به قول مولانا:

گفت من مستسقی‌ام آبم بکشد

گرچه می‌دانم که خود آبم بکشد

هیچ مستسقی بنگریزد از آب

گرچه صد بارش کند مات و خراب

\*\*\*

عشق مستسقی است و مستسقی طلب

در بی هم این و آن چون روز و شب

عشق بازی یعنی همین «یعنی همه چیز را بدون توقع هیچ چیز فدا می کند.» او همیشه مترصد قمار کردن با معشوق خود و باختن به او بود و در پی فرصت قمار دیگر. به قول مولانا:

خُتک آن قمار بازی که به باخت هر چه بودش

بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر<sup>(۷)</sup>

قمار هم دو گونه داریم، یکی قمار متعارف قمار بازها که در آن قصد بردن داریم و یکی هم قمار عاشقان که در آن قصد همنشینی معشوق و عشق ورزی با او و در نهایت باختن به او و ربودن دل او داریم. در اینجا آرزوی باختن و پیدا کردن متاعی برای وجه القمار دیگر، قصد، ورزیدن عشق است با معشوق به هر بهانه. عالی نسب هم عشق را با خدا و وطن تا انتها رفت حتی او در نهایت خانه مسکونی را و اثاثیه خانه را فروخت و با معشوق به نرد عشق نشست و باخت و عشق به خداوند و نظر شفقت او را برد و رستگار شد. در این راستا «ایمان و عشق دو وجودی هستند که انسان را سیر می کنند و خوراک مغذی هستند.» چشم و دل را سیر می کنند، کسی که از ایمان و عشق عرفانی سیر می شود، این گونه دلیر می شود که خانه مسکونی و اثاثیه را هم بفروشد و به نرد عشق بنشیند. مولوی می گوید که «ایمان نعمت و لوتی» فوق العاده سیرکننده است. البته نه برای کسانی که به صرف گفته کفایت می کنند، کسانی که از ایمان لبریز می شوند دارای «زهره شیر» می شوند و به قول مولانا:

دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم

او مترصد بر آوردن انتظاری بود که جامعه از او داشت و انقلاب، هیچ وقت حتی در لحظه های اندک نه در فکر و نه در عمل به این نتیجه نرسید که «همه بردند»، چیزی گیر ما نیامد، پس جبران ما فایده نداشت، پس بیل زن سعی در بر آوردن انتظار داشت. او می دانست که «تمدن انگل مرد بیل زن است» به همین خاطر به شدت از سرمایه داری تجاری - دلالی متنفر بود و حاج آقا های محترم بازار هم که دکان پر برکت در «هیئت» های مختلف دارند از مشی او بیزار بودند و به هر نوبت که می رسید زخم خود را به ایشان می زدند. چون آنها عاقل بودند و خود و منافع خود را می شناختند و درم و دینار را می شناختند و به قول بیهقی «صعبا فرینده که این درم و دینار است و بزرگامرا که از این روی بر تواند گردانید.»<sup>(۸)</sup> و چون او عاشق بود به راحتی در نرد عشق همه درم و دینار را به پای معشوق می ریخت و هیچ ادعای عقلی نداشت و نمی خواست و به قول مولانا از گونه می گفت:

لا ابالی عشق باشد نی خرد

عقل آن جوید کز آن سودی برد

تُرک تاز و تن گداز و بی حیا

در بلا چون سنگ زیر آسیا

\*\*\*

و این که:

من اگر با عقل و با امکانی

همچو شیخان بر در دکانمی

می توانست به راحتی امکانات خود را توسعه دهد و وارد عرصه های درآمدزا شود و نشد، چون معشوق او این کارها را خوش نداشت دوستانش نقل می کنند این اواخر به محاسبه نشست و بود گفته بود که از تمامی درآمد خود در طول

زندگی فقط ۳٪ (سه درصد) آن را وارد زندگی شخصی خود کرده است چرا؟ زیرا «راست باز و پاکباز» بود. در عشق بازی با معشوق «امیر مفران» بود (مقام یعنی قمار باز). «پاکبازی» یعنی «باختن همه چیز بدون امید به بردن چیزی.»<sup>(۹)</sup> معشوق از عاشق راستین چه می خواهد؟ که «همه چیز را بدون توقع هیچ چیز فدا کند و در بیازد.» قاعده بندگی را نیکو می دانست. به تمامی تلاش می کرد که کارهایش به ریاضت و تقاضا آغشته نشود. به همین خاطر تلاش در گمنامی نیکوکارانه خود داشت و هر کجا پای خیری در پیش می گذاشت مشروط به پنهان کردن خویش بود. البته در تعلیمات عرفانی ما هست که از بند تعلقات اشتها را باید بگریخت که این خود بند آهنی است و مانع و حاجب رسیدن به معشوق و انسان خویش را بنده و مرید خویش می کند: که

اشتهار خلق، بند محکم است

در ره این، از بند آهنی کی کم است؟

اشتهار، آهنی را مرده و دلبرده خود می کند و او نیز از این می گریخت و بی جهت نبود که آن توانمندی های فوق العاده عرفانی را پیدا کرده بود. هم تعلق به اشتها است و هم تعلق به مال و منکنت و این از هر دو می گریخت، در عین حالی که وظیفه خود را در اهداف ملی خود، یعنی صنعت و تولید می دید. واقعا موجودی چند پهلو بود و در عین حال، دارای ابعادی که برای ما و مردم عادی قابل جمع نیستند. وقتی آقای کیومرث صابری رئیس «گل آقا» می گفت زمانی که ایشان را می بینیم یاد عرفای قرن چهار و پنج می افتیم، بی جهت نبود. من هم زمانی که شرح احوالات مالی ایشان را می خواندم یاد این داستان شیخ ابوسعید افتادم، از زبان آقای شفیعی کدکنی می خوانیم: «... در روزگاری که آرزوی مسلمان کردن یک نفر دمی برد دست یکی از علمای عصر، از آرزوهای بزرگ و دیرپاب علمای دین بوده است چنان که در داستان ابومحمد جوینی و وکیل یهودی او می خوانیم که سال ها از وی می خواست که مسلمان شود و حاضر شده بود که نیمی از اموال خویش را به این یهودی بدهد و او می گفت: «من دین خویش را به خاطر دنیا از دست نخواهم داد» و سرانجام با دیدن ابوسعید و گفتار او به دست وی اسلام آورد. در نظر ابوسعید، اسلام آوردن امری بود برای تشریفات ظاهری و تبلیغاتی شایع، که علمای عصر بدان افتخار می کردند و همواره آرزوی آن را داشتند که یک نفر غیر مسلمان به دست ایشان مسلمان شود. اسلام از نظر ابوسعید آن تشریفات ظاهر «لا اله الا الله» گفتن نبود، بلکه مفهومی بسیار عمیق و اجتماعی داشت. چنان که جای دیگر نشان دادیم، اسلام از نظر او، اخلاص و گذشت از همه دلبستگی هاست بویژه دلبستگی های مادی که گذشت از آنها برای مردم دشوار است و هنگامی که مردی یهودی نزد وی آمد و خواست مسلمان شود، ابوسعید او را از این کار منع کرد و گفت لازم نیست مسلمان شوی، عوام مردم بر آشفتنده که شیخ از مسلمان شدن یهودی ممانعت می کند، وقتی اصرار آن مرد و دیگران را دید از وی پرسید: «آیا مال و جان خویش بری و بیزار شدی؟» گفت: «آری» گفت: «اسلام از دیدگاه من همین است و بس. حالا او را نزد ابوحامد [اسفراینی] ببرید تا «لا اله الا الله» را به وی بیاموزد.» و منظورش از «لا اله الا الله» همان «لا اله الا الله» گفتنی است که مجموعه ای از کلمات است و هر کس می تواند در پشت آن سنگ بگیرد، اما گذشت از مال و جان کار هر کس نیست...»<sup>(۱۰)</sup>

باز هم تنها این نبود؛ قاعده بندگی، تشبه به خداوند است و خداوند، کریم و جواد است، یعنی بی منت و بدون توقع سود، می بخشد. جواد با حسابگری و

سودجویی سر مویی سر سازگاری ندارد به نظر می رسد عالی نسب «تجربه عاشقی» خود را با «... جواد بودن و کریم بودن» پیوند زده و می گفت همان گونه که خداوند بی توقع، بی غرض، بی علت و به محض وهابیت نعمت هارا می بخشد، بنده کریم خداوند هم آن بنده ای است که آماده باشد همه آن نعمت هارا در راه او باز پس بدهد و اگر غیر از این شد فضل، کرامت و عاشقی انسان تیرگی خواهد گرفت...»

در زمانی که مشارکت در تصمیم گیری های پس از انقلاب و جنگ داشت بی وقوف و آگاهی، سخن نمی گفت و اگر می گفت دلیرانه از آن دفاع می کرد. بر وفق سلطنت علم سخن می گفت، سخت کارشناسانه و نه بر مراد سلطان. به همین دلیل به مرور که مراد حاکمان از کارشناسی علمی فاصله می گرفت او نیز از کارها کناره می گرفت. با کسی خرده حساب شخصی

نداشت برای ایران هر که جاکه مفید بود حاضر می شد. اگر به این می رسید که حضورش مفید است و به نفع ملک، دقیقهای فرو نمی گذاشت. وقتی دکتر مصدق به علت تحریم نفت از ایشان خواست که بازار داخلی را کمک کند تا نفت، مصرفی پیدا کند و نفت وسیله گرمایش شود و از سوختن و انهدام جنگل ها هم جلوگیری شود، لحظه ای فرو نگذاشت. در وقتی که صناعی در ایران نبود و تمامی صنعت به اندازه تولید قوطی و اکس بود، شروع به ساختن و پرداختن چرخ های خوراک پزی نفتی و سماور نفتی کرد. پیشرفت کار فوق العاده کند و دلسر دکننده بود، شب و روز «دماغ می سوزانید» و تلاش می کرد تا به این خواسته ملی پاسخ دهد. کار سخت پیش می رفت، شب ها را بر آن افزود، به تهجد و شب بیداری و استغاثه به درگاه ایزدی و روی به خاک می مالید و تقاضای استعانت و کمک داشت، در نهایت موفق شد. آن قدر اهل تلاش و کار بود که «دائم کار کردن» جزء معیارهای زندگی شخصی خودش و معیار ارزیابی سطح اقتصاد ملی کشورها بود. گویا تجسم سخن ولتر بود که می گفت به مردمان کار بیاموزید تا شریف شوند و فرانسویان را در ورزیدن کالای کار توانگر کنید. تلاش به گونه ای در وی آمیخته و آویخته بود که زمانی از تبریز به تهران می آمد راه در میانه بسته بود، مجبور شده بود در روز در میانه بیتوته کند و نمی خواست بیکار باشد. سر خود راه افتاد و به یکی از مساجد میانه رفت و آن دور روز مسجد را نظافت می کرد. رقابت، تولید، نظم، خردوار اندیشیدن، سنجیدن سخن گفتن، ماجراجویی های تولیدی و عشق بازی با محبوب را بر خصومت، تبلی، آشفتگی و در لانه خود خزیدن ترجیح می داد. در خصوص تجربه های عرفانی خود کمتر صحبت می کرد، سکوت می کرد که بنا بر یکی از اقوال که از علامه جعفری نقل شده ایشان در عرصه عرفانی پیشرفت فوق العاده و کم نظیری کرده و به مقام معشوقی رسیده و مورد علاقه خداوند بود. از شخصیت هایی شده بود که نمک روی زمین و چاشنی بی نمکی زندگی می شوند. اگر مجموعه این

## تولید کردن در ایران و فریب راه تجاری را نخوردن و با عشق به اسلام و ایران و به گفته زنده یاد شریعتی «جهادی هر روزه» می طلبد

■  
**عالی نسب، به کار به عنوان تکلیف دینی نگاه می کرد، همچون پروتستان ها، کار به مثابه تکلیف و توسعه را تکلیف دینی می دانست. برای عزت مسلمین و سرمایه را برای تولید صنعتی و ارتقای کشور مسلمین و نه برای سرمایه دار شدن و بهره مند شدن و لذت بردن از پول. به سختی در صنعت پول پیدا می کرد و با دقت خرج می کرد و با دست و دل بازی به نیازمندان می بخشید**

نوادر نبودند، چگونه می شده به زندگی طراوت بخشید و امید را به جای ناامیدی نشانند و در تلطیف این زندگی بی عاطفه زور و زورپرستانه و ریاکاران ایام، رنگ و بوی خدایی زده و به این طعام بی نمک زندگی چاشنی زده خوردنی شود. امثال ایشان را از زندگی حذف کنید ببینید چه می ماند؟ زندگی مهوع طبیعی که هر که چنگ و دندان دارد می درد و به قول نیچه طبیعت این را بیشتر می پسندد. یک الگوی بازار می ماند و یک دریدن، چه کسی به این درندگان زندگی بیاموزد، یا درنگی آنها را تلطیف کند، این گرگان خود پاره کردن می دانند، چه کسی به اینها دوختن بیاموزد. سرمایه های انسانی مادر تاریخ زندگی ما کم هستند. یکی از دوستان عالی نسب ایشان را به عرفای قرن چهار و پنج تشبیه کرده بود، اگر زندگی صرفاً عرفانی ایشان باشد، قبول، ولی تنها این نبود؛ مرد اقتصاد و تولید بود و در عین حال که می گفت سیاسی نیست مرد

سیاست بود. همراهی های ایشان با مصدق و بعد با نهضت ملی و همنشینی ایشان با بزرگان انقلاب و بعد حضورش در عرصه انقلاب، شورای انقلاب نخست وزیری و... و سپس کناره گیری او همه حکایت از این داشت که به شدت مرد سیاست است. با سعه صدری فوق العاده که گویا مصداق گفته خداوند است که مگر من به تو شرح صدر ندادم؟ او سیاست را هم عاشقانه می دید نه بازاری. در این ایام بلند جنگ و سهمیه بندی دولتی در حالی که در قوی ترین مراکز توزیع صاحب نفوذ بود هرگز بیش از سهمیه تعیین شده برای کارخانه بهره نبرد، نه تنها نبرد، بلکه کارخانه را زها کرد و دلبرده توسعه ملی در خانه مدیریت دولت در نخست وزیری بیتوته کرد. دلبرده دلبردی عاشقانه در انجام وظیفه ملی و دینی، تولیدی بود و وجودش زمره می کرد:

ای حیات عاشقان در مردگی

دل نیایی جز که در دلبردی

در سیاست هم که بود «تقاضا» نداشت. در عرصه عرضه ایستاده بود که به تقاضا و نیاز ملی پاسخ دهد و در وجودش زمره مکان می سرود:

از «تقاضا» ی تو می گردم دردم

ای برده من به پیش آن کرم

دلش برای توسعه ایران می تپید و برای گسترش علم زحمت می کشید. برای دانش آموختگان رشته مهندسی مکانیک جایزه فیزیک عالی نسب گذاشته بود که هر ساله به بهترین پژوهشگر بدهند و جزء حمایت کنندگان مالی مجله مکتب اسلام از ابتدای نشر آن مجله بود. در اقتصاد دانش گسترده ای داشت، آرای مارکس را خوانده و ریکاردو را تجزیه و تحلیل می کرد و از اندوخته های متأخرین اقتصادی بی بهره نبود و این در حالی بود که اطلاعات وسیع و عمیقی در خصوص اقتصاد ایران داشت. نسبت به اقتصاد ملی فوق العاده حساس بود. حامی تولید و متفرغ از سرمایه داری تجاری - دلالی،

سخت متعدد و متشعب بود. به افشار ضعیف فوق العاده توجه داشت و کارگران را دوست می داشت که به آنها کمک های بسیاری می کرد، زمانی که هنوز رایج نبود، کارگران را در سود کارخانه شریک کرده بود و همیشه به راه های مختلف به آنها پرداخت های متنوع می کرد. نقش نیروی کار در نزد وی در اقتصاد غیر قابل انکار بود و در توسعه سهم تعیین کننده برای آن قائل بود. اقتصاد جهانی را می شناخت و استاد مدیریت بحران بود و در ارائه راه حل های بومی فوق العاده توانا بوده از «ریا» بیزار بود، نه ریالی در عمرش ربا گرفت و نه ربا داد. در عرصه اقتصاد به فتوای همه کسانی که از نزدیک می شناختندش نخبه های بی همتا بود، ولی زمانه با او هماهنگ نبود که بتواند پایه گذار مکتبی در اقتصاد ملی باشد، نهادها بویژه نهادهای سیاسی همراهی با سرمایه داری تجاری - دلالی داشتند. در ایران مصلحان تعدادشان اندک بود، ولی ساختار بومی با آنها همراهی نمی کرد، پاپ هادر یانوس متوفی به ۱۵۲۳ میلادی تلاش کشنده ای که به مرگ او منجر شد برای اصلاح کلیسا کرد و مدام می گفت: «میزان مؤثر بودن یک نفر بسته به عصری است که کار او به قالب آن ریخته می شود.» عالی نسب هم در عرصه های بود که نهادها به سمت دیگر می کشیدند و ایشان به سمت دیگر. با تمامی مشغله های اقتصادی - اعم از علمی، تجربی و کارخانه ای - که داشت از مشغله های عرفانی دقیقی فرونی گذاشت و از علوم شریعت هر چند بیشتر که می توانست فرامی گرفت. محصر آقای حاج آقا حسین بروجردی مرجع تقلید را در کربلا و با ایشان حشر و نشر داشت، به قسمی که اگر هفته ای به قم نمی رفت ایشان تلگراف می کرد و احوالش را می پرسید. وقتی تصمیمی اقتصادی را نزد امام می بردند و نظر می خواستند، ایشان می فرمود در این تصمیم گیری اگر عالی نسب بوده اجرا کنید. این چنین توانمندی مشهور بود و در عین حال اشتغال به همه اینها از گذران وقت به صدقات جاریه و تأسیس صندوق قرض الحسنه و کمک به تأسیس مدارس و... اینها نیز فرونی گذاشت. غافل از نوشته ها و نشریات و مطالب آنها نبود، بیشتر آنها را به دقت مطالعه می کرد. برای طنز نویسان «گل آقا» کمک مالی می فرستاد، کیومرث صابری مدیر مسئول گل آقا می گفت وقتی عالی نسب را می بینم یاد عرفای قرن ۵ و ۶ می افتم و دلم می خواهد سرم را بگذارم روی شانه هایش و خستگی ام را در کنم. با این همه مشغله، از مدرسه سازی و حضور در جمع خیرین غافل نبود و باز هم پیش از این، واقعاً حیرت برانگیز است، از خانه سازی برای کارگران کارخانه غفلت نمی کرد، معمولاً بیش از ۹۰٪ کارگران کارخانه به کمک عالی نسب صاحب خانه شده بودند و این هنوز برایش کم بود، افرادی را استخدام کرده بود تا به مدرسه ای که فرزندان کارگران کارخانه می رفتند سرکشی کنند و وضع درس و مشق آنها را پیگیری کرده، به درس آنها کمک کنند، چون می دانست که کارگران وقت این کار را ندارند. برای این بود که نوشتیم فردی «برپهلوی» بود، واقعاً این همه جنبه های متعدد و بعضاً دور از هم را با هم جمع کردن کار هر کسی نیست، ایمانی بولادین می خواهد و عشق و فقط عشق.

پشتکارش فوق العاده بود، این را بگذارید کنار دقتش در ارتقای کیفیت تولید و اشتیاق مدام به یادگیری و افزودن تجربه و پیگیری کارشناسانه کارهای خطوط تولید کارخانه و در کنار اینها توجه کنید به این روحیه که هیچ وقت با اتومبیل وارد کارخانه نشد، برای احترامی که به کارگران داشت. وقتی جت فانتوم در کارخانه کارتن سازی اش افتاد و به تمامی سوخت،

همین که به کارخانه رسید پرسید کسی آسیب دیده؟ هر که را که می دید می پرسید آیا کسی آسیب دیده و وقتی مطمئن شد که کسی آسیب ندیده نفسی راحت کشید. وقتی آسوده دیدندش پرسیدند کارخانه سوخت. آن وقت داستان ملا نصرالدین را گفت: ملا روزی کنار جوی آب نشسته بود و شلوارش را می شست. آب شلوارش را برد، گفتند ملا آب، شلوارت را برد، گفت عیب ندارد خیلی کثیف بود. مال دنیا بسیار کثیف است و سرمنبع تمامی مفاسد که برای به دست آوردن آن انجام می گیرد بهتر که برود. باز به قول بیهقی «صعبا فریبنده که این درم و دینا است و بزرگامردا که از این روی بر تو نازگرددانید.»

با تمام ثروت و همه مشغله ها و همه امکاناتی که داشت زندگی زاهدانه ای داشت و مصداق این تربیت عارفان که اهل تهجد و شب بیداری بود و کثیرالذکر و قلیل الطعام و قلیل المنام و قلیل الکلام.

صمت و جوع و سهر (بیدار ماندن به شب) و عزلت و ذکر به دوام  
ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

در غذا و سخن اهل امساک و دقت بود و سخت صرفه جو، می گفت که کارهایش بدون نماز شب پیش نمی رفته است. وقتی مروری به زندگی او و ابعاد متنوع و پرپهلوی او می کنم بی اراده به یاد نوشته های ماکس و بر در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری می افتم. از مصادیق توصیف های و بر بود با کمی تفاوت که در اینجا عاقلی به نقدش ندارم، چون ایشان نیست که به پرسش هایم پاسخ دهد. به کار به عنوان تکلیف دینی نگاه می کرد، همچون پروتستان ها، کار به مثابه تکلیف و توسعه را تکلیف دینی می دانست. برای عزت مسلمین و سرمایه را برای تولید صنعتی و ارتقای کشور مسلمین و نه برای سرمایه دار شدن و بهره مند شدن و لذت بردن از پول. به سختی در صنعت پول پیدا می کرد و با دقت خرج می کرد و با دست و دلبازی به نیازمندان می بخشید.

مصدق وقتی دستاورد تلاش های موفق را که به تولید سماور نفتی عالی نسب انجامید دید همان اندازه خوشحال شد که میرزاتقی خان امیر کبیر از سماور سازی صنعتگر اصفهانی. آن زمان سماور ذغالی را از روسیه می آوردند، میرزاتقی خان به صنعتگر ماهر اصفهانی گفت یک نمونه از آن را بسازد. وقتی ساخته را دید چندان خوشحال شد و خندید که می گویند دندان های انتهایی او هم در این خنده نمایان شد و تمامی تسهیلات را برای صنعتگر اصفهانی فراهم کرد تا تولید سماور کند و کارخانه سماور سازی راه بیندازد. وقتی خلف او مصدق، سماور نفتی عالی نسب را دید، مهمانی کرد و در آن مهمانی سماور را روشن کرد و در آن سماور با دست خود برای مهمان ها چای ریخت و به آنها تعارف کرد.

راه عالی نسب در مجموع و در معنا در دوره انقلاب همان سرنوشت را پیدا کرد که سماور ساز اصفهانی. آوردند که میرزاتقی خان به چراغ علی خان زنگنه حاکم اصفهان نوشت که ابرار تدارک کار کارخانه را برای سماور ساز فراهم و به او وام های لازم را بدهد، همین که کارخانه به تولید رسید گفتند میرزاتقی خان از کار کنار گذاشته شد و پس از آن طولی نکشید که نوبت به چراغ علی خان زنگنه رسید. حاکم جدید که حاکم میرزا آقاخان نوری بود به دنبال سماور ساز فرستاد و به او گفت و امی را که گرفته عودت دهد. او

گفت هنوز اجناس به بازار نرفته و فروش نکردیم و من پول ندارم، به او مهلت داد. او هم کارخانه را به تاراج داد. خانه خود را هم فروخت و هنوز نتوانست وام حکومت را بدهد، حاکم سپرد تا فرانشان حکومتی او را در بازار صنعتگران اصفهان آن قدر بگویند

**شعار عالی نسب را می توان در «کار، تولید و خدمت به مردم» و از سوی دیگر با «اسلام، ایران و تولید» خلاصه کرد**

تا صنعتگرانی که او را انتخاب کرده و به تهران نزد امیر فرستاده بودند دل بسوزانند و تاوان مابه‌التفاوت بدهی او را بپردازند و همین کار را کردند. از ضرباتی که به سر او زدند او برای همیشه کور شد و در بازار اصفهان فقیری و گدایی می‌کرد. وقتی شخصی ظاهراً تهرانی به او صدقه‌ای داده بود، او این داستان صنعتگر شدن در ایران را به جای آن صدقه برای او تعریف کرده بود که آن پول مجانی نباشد، بگذریم. البته کارخانه‌های عالی‌نسب که دیگر به او تعلق ندارند هنوز کار می‌کنند، ولی راهی که او انتخاب کرد مورد پسند حکومت نیفتاد و به مذاق سرمایه‌داری تجاری - دلالی، زدوبندی و ضد ملی و ویرانگر ایران خوش نیامد و غلبه و فتح از آن سرمایه‌داری تجاری شد.

به منزلت کار در جامعه و منزلت علم فوق‌العاده حساس بود و خود همیشه مشغول کار و تلاش. با تمامی بزرگانی که به سرنوشت ایران حساس بودند حشر و نشر داشت، اعم از روحانی و غیر روحانی. مطالب علمی و اسلامی خود را با مرحوم علامه جعفری مرور می‌کرد. با شهید مطهری و شهید بهشتی مراد و دوستی داشت. همچنین با مهندس بازرگان و آقای طالقانی و... شعار او را می‌توان در «کار، تولید و خدمت به مردم» و از سوی دیگر با «اسلام، ایران و تولید» خلاصه کرد. در جلسه‌ای در شورای انقلاب وقتی بنی‌صدر پرحرفی کرده بود شهید مطهری گفته بود ما عادت داریم در جایی که آقای عالی‌نسب هست ساکت بنشینیم گوش کنیم و یاد بگیریم. با همه اینها در رفتار شخصی بی‌نهایت متواضع بود و روح بسیار لطیفی داشت، حتی برای سرگرمی بچه‌ها نقاشی می‌کرد و در کنار همه اینها با رباخواری به همه شکل مخالف بود و وسواس عجیبی در صرفه‌جویی داشت و هر بار که از سوی دولت به جایی فرستاده می‌شد، مخارج سفرش را از جیب خود می‌داد و مدتی که برای دولت کار کرد حقوق دولتی نگرفت. برای جبهه و در مواقع زلزله از کارخانه کمک‌های بسیار زیاد می‌فرستاد. هیچ وقت در بازار سیاه جنس نفروخت در حالی که به قیمتی که به دولت می‌فروخت قیمت آن یک پنجم بازار بود و این کار را می‌کرد، زیرا سه‌می از دولت می‌گرفت، در کنار همه اینها طبع شعر قوی داشت و با دکتر شریعتی رابطه خوبی داشت. به عدالت اجتماعی آن قدر ارج می‌نهاد که می‌گفت اگر اسلام نبود مارکسیست می‌شدم.

توضیحاتی راکه آوردم هنوز تمامی شخصیت او را معرفی نمی‌کند، زیرا عادت داشت خود را و فعالیت‌هایش را پنهان کند، بسط یافته آنچه راکه آوردم می‌توانید در کتاب بخوانید.

اما آخرین کلام: در مقابل روح سید میر مصطفی عالی‌نسب با عرض ادب باید بگویم: استاد مهربان و خستگی‌ناپذیر، مرد ایمان، وطن و صنعت احترام این دوستدار مشتاق خود را که از اندیشیدن به ایمان و علاقه شما به وطن، تولید، علم، انسانیت، دوست داشتن انسان، حرمت نهادن به انسان‌ها، سلوک عرفانی، کار خستگی‌ناپذیر، عظمت روح و فروتنی زیاد تشفی بسیار یافته است را بپذیر، شما را از ته دل ارج می‌نهم و دوست دارم و روحت شاد و خداوند در روز حشر تو را محترمانه محشور کند. بمنه و کرمه.

**پی‌نوشت‌ها:**

۱- با همین عنوان کتابی از سوی مؤسسه دین و اقتصاد در سال ۱۳۸۵ چاپ شد که در آن ۳۳ نفر از آشنایان و دوستان و همکاران ایشان خاطر اتشان را درباره ایشان گفته‌اند و ابعادی از زندگی آن مرحوم را مرور کرده‌اند. بانثانی، تهران؛ میدان ولی عصر، ابتلای بلوار کشاورز، بخ بردان مظفر، پلاک ۲۱۸، تلفن ۸۸۹۰۵۶۷۴ - ۸۸۹۰۵۶۰۷

و البته ایشان مؤسس اصلی مؤسسه هستند.

۲- در اسرار التوحید آمده است: آوردند که شیخ ما ابو سعید قدس الله روحه العزیز روزی در نیشابور بر اسب نشسته بود و جمع متصوفه در خدمت او، به بازار فرو می‌راند. جمعی ورنایان می‌آمدند برهنه. هر یکی از پای چرمین پوشیده و یکی را بر گردن گرفته می‌آوردند. چون پیش شیخ رسیدند شیخ پرسید که «این کیست؟» گفتند امیر مقارن است. شیخ او را گفت که «این امیری به چه یافتی؟ گفت ای شیخ! به راست باختن و پاک‌باختن. شیخ نعرای زد و گفت: «راست باز و پاکباز و امیر باش!» اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳- در این مقاله امکان باز کردن این مسئله نیست، تنها با یک مثال سعی می‌شود موضوع روشن شود، اگر بتوان.

۴- برای بحثی جامع و کامل در باره نهادها، تغییرات نهادی و اقتصادی و مباحثی از این گونه با توجه به مسائل صرف نظری و مثال‌های تجربی می‌توان به این منابع مراجعه کرد: ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی. داگلاس نورث، نشر نی، ترجمه غلامرضا آزاد، ۱۳۷۹. از همین نویسنده: نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷. برای نگاه مشابه نورث (نورث جایزه نوبل نهادگرایی را در ۱۹۹۸ برده است) به مسائل تاریخی ایران در یک مقاله بلند در فصلنامه جامعه و اقتصاد مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد با عنوان «اگر نورث ایرانی بود» (نوشته علی رضاعلی، فصلنامه شماره ۰۷).

- ۵- رک به: کتاب «معراج السعاده»، ملا احمد نراقی و کتاب مجموعه «ورام».
- ۶- خاطرات ابوالحسن اینهاج، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱، انتشارات علمی، ج ۱، ص ۴۳۱.
- ۷- رک به: قمار عاشقانه، دکتر عبدالکریم سروش، انتشارات صراط.
- ۸- تاریخ بیهقی، ص ۶۷۵.
- ۹- رک به: قمار عاشقانه، دکتر عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
- ۱۰- اسرار التوحید، ج ۱، ص ۸۴-۸۳.

**منابع:**

- عیسوی، چارلز (۱۳۶۶)، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اولسون منصور (۱۳۸۲)، «دولت، فساد و فرصت‌های اجتماعی»، ویراستار و ترجمه دکتر حسین راغفر، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۴۰)، تاریخ مبارک‌غازانی، به سعی و اهتمام کارل یان، چاپ انگلستان.
- حکیم ابوالقاسم فردوسی (۱۳۶۹)، «شاهنامه» به تصحیح ژول مل با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات سخن.
- عبدالکریم سروش (۱۳۸۱)، چاپ پنجم، تهران، انتشارات صراط.
- ابو سعید ابوالخیر (۱۳۶۶)، «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید»، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- مؤسسه مطالعات دین و اقتصاد (۱۳۸۵)، «پرچمدار تولید ملی»، مجموعه مصاحبه‌ها پیرامون شخصیت زنده‌یاد استاد میر مصطفی عالی‌نسب.
- خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض.
- ابوالحسن ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام در آداب و اخلاق در اسلام، ترجمه محمدرضا عطایی، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- مرحوم ملا احمد نراقی، معراج السعاده نراقی، انتشارات علمی، ۱۳۳۲.